

## کاربست شؤون معصوم در علم اصول\*<sup>۱</sup>

سعید ضیائی فر\*\*

### چکیده

بررسی قرآن کریم و روایات معتبر، نشان می‌دهد که پیامبر (ص) و امام (ع) غیر از شأن اصلی ابلاغ پیام الهی، شؤون دیگری همچون شأن عادی، ولایی و قضایی نیز داشته‌اند، همان‌طور که دانشمندان کلام، فقه و اصول، شؤون گوناگونی را برای معصوم ذکر کرده‌اند. توجه و به کارگیری درست این شؤون در رشته‌های مختلف علوم اسلامی، می‌تواند نتایج را در این علوم به بار آورد. در این مقاله تلاش شده تا به اختصار، شؤون مؤثر در علم اصول توضیح داده شود و مهم‌ترین نتایج توجه و به کارگیری آن شؤون در علم اصول بررسی شود. این نتایج عبارتند از تفکیک روایات قابل استناد در علم اصول از روایات غیر قابل استناد، حل تعارض روایات اثبات‌کننده برخی مسائل اصولی، تعیین وظیفه در هنگام شک در روایات قابل استناد در اصول، و تعریف سنت.

### کلیدواژه‌ها

شؤون معصوم، علم اصول، روایات قابل استناد، حل تعارض روایات، قلمرو سنت.

\* تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۵/۵؛ تاریخ پذیرش ۱۳۹۴/۱۰/۸.

\*\* دانشیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی؛ Ziyaei.saeid@isca.ac.ir.

## مقدمه

شؤون پیامبر (ص) و امام (ع) - مانند صفات آنان - از مباحث کلامی است (طوسی، ۱۳۸۲: ۱ / ۱۸۴) از این شؤون، هم می توان در علم فقه استفاده کرد و هم در علم اصول. در این مقاله در صدیم تا استفاده هایی را که می توان از شؤون معصوم در علم اصول داشت، بررسی کنیم. از این رو، پرسش اصلی این مقاله، این است که از شؤون معصوم (ع) چه استفاده هایی می توان در علم اصول داشت؟

برای بررسی پرسش فوق، لازم است از یک سو توضیحی درباره علم اصول بدهیم؛ و از سوی دیگر، انواع شؤون معصوم (ع) را توضیح داده، نمونه هایی از روایاتی ذکر کنیم که هر چند به صورت احتمالی، از شؤون غیر از شأن ابلاغ معصوم صادر شده است و نتایج اصولی را بیان کنیم که از شؤون مختلف معصوم قابل استفاده است.

## الف) تعریف علم اصول

علم اصول را به صورت های مختلف تعریف کرده اند و نقض و ابرام هایی درباره آن شده است (برای نمونه ر. ک: شیخ بهایی، ۱۳۸۱: ۴۱؛ و اصفهانی، ۱۴۰۹: ۲۰) مراد ما از علم اصول، آن قواعد و ضوابط کلی ای است که برای استنباط حکم شرعی فرعی - اعم از حکم واقعی و ظاهری - به کار گرفته می شود و به کار گرفتن آن، از قبیل توسیط است، نه از قبیل تطبیق (همان طور که در قواعد فقهی، از قبیل تطبیق است). این تعریف را بسیاری از دانشوران اصولی معاصر بیان کرده اند (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۹: ۱ / ۱۴-۱۵؛ و فیاض، ۱۴۱۹: ۱ / ۷) و از بسیاری از اشکال ها به دور است.

ناگفته نماند که قواعد اصولی را می توان به چند دسته تقسیم کرد: الف) قواعدی که برای اثبات صدور متن دینی است، نظیر حجیت خبر واحد؛

ب) قواعدی که در تفسیر متن دینی (کتاب و سنت) به کار می آید؛

ج) قواعدی که در استخراج حکم شرعی فرعی به کار گرفته می شود، ولی از آن دو قسم نیست؛ نظیر قاعده ملازمه میان حکم عقل و حکم شرع. البته تقسیم بندی های دیگری هم از قواعد اصولی شده است (برای نمونه ر. ک: فیاض، ۱۴۱۹: ۱ / ۱۰-۱۱).



یکی از پرسش‌های مقدماتی، این است که معصوم چه شؤونی دارد؟ به رغم این که این بحث، ماهیت کلامی دارد، ولی سوگمندان باید گفت که بررسی قابل توجهی در علم کلام درباره آن صورت نگرفته است و انواع شؤون معصوم، استقصا نشده است. از این رو، در آغاز، درباره هر یک از شؤون مؤثر در علم اصول توضیحی می‌دهیم و سپس روایتی را ذکر می‌کنیم که هر چند به صورت احتمالی از یک شأن خاص صادر شده است.

### ۱- شأن ابلاغ

مراد از شأن ابلاغ، شأنی است که پیامبر(ص)، معصومانه پیام الهی را به صورت مستقیم یا به واسطه فرشته وحی، از جانب خداوند متعال دریافت کرده، معصومانه آن را به مردم انتقال می‌دهد. هم‌چنین امام(ع)، معصومانه پیام الهی را از پیامبر(ص) و یا امام پیشین دریافت کرده، معصومانه آن را به مردم می‌رساند. این شأن، پشتوانه‌های محکمی از آیات، روایات معتبر و ادله عقلی دارد که در جایگاه مناسب بررسی شده است و بررسی آن‌ها در این مقاله لازم به نظر نمی‌رسد. این شأن، اصلی‌ترین و مهم‌ترین شأن پیامبر(ص) و امام(ع) است.

برخی از روایاتی که در زمینه مسائل اصولی وارد شده، از این شأن صادر شده است. از این رو، امری دائمی و معتبر است و باید در استنباط، به آن‌ها اعتماد کرد؛ همچون روایاتی که نقل حدیث را به صورت «نقل به معنا» تجویز می‌کند(حر عاملی، ۱۳۷۶: ۱ / ۵۲۲) یا روایاتی که برگرداندن احادیث متشابه به احادیث محکم را واجب می‌شمرند (همان: ۵۷۳). اگر مشخص شود که روایت معتبری از شأن ابلاغ معصوم صادر شده، در اثبات مسائل اصولی، معتبر و قابل استناد است.

### ۲- شأن تفسیر و تبیین

یکی دیگر از شؤون پیامبر(ص) و امام(ع)، شأن تفسیر و تبیین است. مراد از این شأن، روشن کردن معنای گزاره‌هایی است که در قرآن کریم یا سنت پیامبر(ص) آمده است؛ مثلاً در قرآن آمده است: «ان لا یقولوا علی الله الا الحق»(اعراف / ۱۶۹). امام(ع) در برخی از روایات به تفسیر و تبیین این آیه پرداخته است؛ مثلاً به روایت زیر توجه کنید:

عرض علی ابی عبدالله (ع) بعض خطب ابیه حتی بلغ موضعاً منها قال: له كف واسکت ثم قال ابو عبدالله لایسعکم فیما ینزل بکم مما لاتعلمون الا الکف عنه و التثبیت و الرد الی ائمة الهدی حتی یحملوکم فیہ علی القصد و یجلوا فیہ العمی (برجری، ۱۳۹۹: ۱ / ۳۲۹).

در این روایت، توضیح داده شده که انتساب چیزی که نمی دانیم از جانب خداست، باید بعد از تحقیق و بررسی، با ارجاع آن به کارشناسان معصوم دین (امامان اهل بیت علیهم السلام) باشد. روایات دیگری هم وجود دارد که از شأن تفسیر معصومان درباره مسائل اصولی وارد شده است و به ذکر این نمونه، اکتفا می شود.

اگر مشخص شود که روایتی معتبر، از شأن تفسیر معصوم (ع) صادر شده، نظیر روایات صادر از شأن ابلاغ معصوم، در اثبات مسائل اصولی، حجت و قابل استناد است.

### ۳- شأن تفریع

یکی دیگر از شؤون پیامبر (ص) و امام (ع) «شأن تفریع» است. مراد از این شأن، بیان مفاهیم زیرمجموعه ای یک مفهوم کلی و عالی است که آن مفهوم عالی در کتاب و سنت آمده است؛ مثلاً در قرآن کریم از «اکل مال به باطل» نهی شده است (نساء / ۲۹). «اکل مال به باطل»، مفهومی بسیار گسترده است و کسب درآمد از راه های مختلفی همچون ربا، قمار، رشوه، غصب و... را در بر می گیرد؛ بلکه ممکن است در طول زمان و گستره زمین، راه های جدیدی برای آن به وجود آید که در زمان و مکان نزول آیات و یا صدور روایات، وجود نداشته است؛ نظیر کسب درآمد از طریق شرکت های هرمی (در صورتی که آن را مصداق اکل مال به باطل بدانیم).

حال با توجه به این که یکی از وظایف پیامبر (ص) و امام (ع)، راهنمایی مردم به بیان فروع و زیرمجموعه های مفاهیم عالی است که در کتاب و سنت آمده است، بدین لحاظ، پیامبر (ص) یا امام (ع)، برخی از زیرمجموعه ها را بیان کرده اند که مورد ابتلای مردم زمانشان بوده است؛ ولی این بیان ها از شأن ابلاغ و یا تفسیر پیامبر (ص) و امام (ع) صادر نشده اند تا اولاً از آن ها انحصار مفهوم کلی و عالی «اکل مال به باطل» به فروع و زیر مجموعه های مذکور در روایات استفاده شود، بلکه امثال این مفهوم کلی و عالی بر عمومیت فرازمانی و فرامکانی خود باقی اند و قابل استفاده و استناد در فروع فراوانند. بر اساس این تحلیل، فروع در برخی روایات ذکر شده؛ نظیر رشوه (طبرسی، ۱۳۵۴: ۴ / ۳۷)،

قمار (حویزی، بی تا: ۱ / ۱۷۵)، قرض گرفتن بدون توان پرداخت (همان، ۱۷۶) و ربا (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۴ / ۳۲۱). موارد مذکور در روایات برخی از زیرمجموعه‌های مفهوم عالی، «اکل مال به باطل» است و به هیچ وجه به این زیرمجموعه‌ها منحصر نخواهد بود. ثانیاً اگر در اثر تحولاتی که در طول زمان و گسترده زمین رخ می‌دهد، برخی از مفاهیم مذکور در روایات، از ذیل عنوان عالی متعلق نهی شارع خارج شد، باز جمود به خرج داده، بگوئیم چون در روایت ذکر شده، الان هم متعلق نهی شارع است؛ مثلاً این که تصرف در مال به دست آمده از فروش حیواناتی همچون موش و خرگوش چون منفعت، محلله عقلائی نداشته، مصداق اکل مال به باطل بوده است؛ ولی امروزه چون منفعت محلله عقلائی دارد مثل استفاده آزمایشگاهی تصرف در چنین مالی، اکل مال به باطل نیست و از این رو، متعلق نهی شارع هم نیست.

نمونه اصولی روایاتی که ممکن است از شأن تفریع معصوم (ع) صادر شده باشد، روایات ذکر مرجحات هنگام تعارض دو روایت است. در برخی روایات معتبر، فقط موافقت با کتاب و مخالفت با روایات اهل سنت، به عنوان مرجح ذکر شده است (حر عاملی، ۱۴۱۶: ۲۷ / ۱۱۸، حدیث ۲۹). در برخی روایات، فقط موافقت با کتاب به عنوان مرجح مطرح شده (همان: ۱۱۰، حدیث ۱۰؛ و ۱۱۴، حدیث ۲۱) و در برخی فقط مخالفت با اهل سنت مطرح شده است (همان: ۱۲۲، حدیث ۴۲). در برخی روایات، گفته شده به روایتی که مورد اجماع شیعیان ما است، تمسک کنید (همان: ۱۰۶، حدیث ۱؛ و ۱۲۲، حدیث ۴۳)؛ و در برخی روایات، گفته شده که به هر یک از دو دسته روایت متعارض تمسک شود، اشکالی ندارد (همان: ۱۲۱، حدیث ۴۰). از این رو، دانشوران را با مشکل روبه رو کرده است.

مقتضای این که این روایات را از شأن ابلاغ یا تفسیر معصوم بدانیم، سه نوع تعارض میان روایات خواهد بود:

۱- لازمه ابلاغی بودن روایات، انحصار اعتبار مرجحات مذکور در یک روایت و عدم اعتبار مرجحات مذکور در سایر روایات است؛ از این رو، میان روایاتی که مرجحات را ذکر می‌کند، تعارض خواهد بود.

۲- تعارض دیگر در ترتیب اعمال مرجحات است؛ مثلاً در برخی روایات، موافقت با کتاب، در رتبه سوم ذکر شده است (همان: ۱۰۶، حدیث ۱)؛ ولی در روایات دیگر، موافقت با کتاب، در رتبه اول ذکر شده است (همان: ۱۱۸).

۳- تعارض سوم در ناحیه توقف و پرسش از امام معصوم (ع) است. در برخی

روایات، پس از ذکر مرجحات متعدد، گفته شده که از عمل کردن به روایات متعارض دست بکشید تا از امام(ع) سؤال کنید(همان: ۱۰۷، حدیث ۱). در برخی روایات بدون ذکر مرجح گفته شده از عمل کردن به یکی از دو روایت متعارض دست بکشید تا از امام(ع) پرسید(همان: ۱۰۸، حدیث ۵). در برخی از روایات، برخی از مرجحات ذکر شده، ولی از توقف و پرسش از امام(ع) سخنی به میان نیامده است(همان: ۱۱۸، حدیث ۲۹). این تعارض‌ها در روایاتی که در صدد علاج اخبار متعارضند، عجیب است؛ چراکه در ظاهر و ابتدای امر چنین به نظر می‌رسد که آنچه به هدف علاج بیماری تعارض است، خود به بیماری تعارض، مبتلا است(هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶: ۷ / ۱۰). از این رو، دانشوران تلاش کرده‌اند راه حل‌هایی را برای رفع تعارض اخبار علاجیه به دست دهند. (طبرسی، ۱۳۸۶: ۲ / ۱۰۸؛ استرآبادی، ۱۴۲۶: ۳۹۰؛ و مازندرانی، ۱۴۲۱: ۲ / ۳۳۱).

به نظر نگارنده، تعارض از آن‌جا ناشی شده که تصور شده این روایات، از شأن ابلاغ یا تفسیر معصوم صادر شده است؛ ولی اگر اخبار ذکر مرجحات را صادر از شأن تفریع معصوم بدانیم، هیچ‌یک از تعارضات سه‌گانه نخواهد بود؛ چراکه آنچه ملاک ترجیح است، وجود قرائن غالبه است که موجب علم یا اطمینان به صدور یکی از دو روایت متعارض است. در برخی از روایات، برخی از زیرمجموعه‌ها و قرائن، موجب حصول علم یا اطمینان به صدور یکی از دو روایت ذکر شده است؛ و در برخی دیگر، برخی از زیرمجموعه‌ها و قرائن دیگر و همین‌طور سایر روایات. از این رو، ذکر برخی زیرمجموعه‌ها در روایات صادر از شأن تفریع، نه به معنای انحصار مرجحات به آنچه در روایات ذکر شده است؛ و نه به معنای ترتیب میان مرجحات است؛ و نه به معنای لزوم انتقال به پرسش از امام(ع) پس از نبود خصوص مرجحات مذکور در روایت خاص است؛ بلکه هرگاه به صدور یکی از دو روایت متعارض اطمینان یابیم، آن روایت، مقدم خواهد شد و فرقی نمی‌کند که اطمینان از وجود یک مرجح در یکی از دو روایت باشد یا از وجود چند مرجح در آن؛ و نیز فرقی نمی‌کند که اطمینان به صدور یکی از دو روایت متعارض، از راه مرجحات منصوصه حاصل شده باشد یا از راه مرجحات غیرمنصوصه؛ و نیز فرقی نمی‌کند که در روایتی که مرجوح است و وثوقی به صدور آن نیست، مرجحی(اعم از منصوص و غیر منصوص) وجود داشته باشد یا نداشته باشد؛ چرا که ملاک عام و نهایی، اموری نظیر «علامت بودن بر حقیقت»(ان‌علی کل حق حقیقة) است که در برخی روایات آمده است و «آنچه موجب علم آوردن است»(ما علمتم انه قولنا فالزموه) که در برخی روایات دیگر آمده،

نسبت امثال این روایات با روایاتی که برخی زیرمجموعه‌ها را ذکر می‌کنند، نسبت عام با جزئی اضافی آن عام (کلی فوقانی) است که در این جا دو نمونه از این روایات عام را ذکر می‌کنیم.

۱- برای نمونه در برخی روایات، در پاسخ این پرسش که در مقام تعارض دو دسته روایت، چه کار کنیم، آمده است «ما علمتم انه قولنا فالزموه ومالم تعلموا فردوه الینا» (حر عاملی، ۱۴۱۶: ۲۷ / ۱۲۰).

بنابراین آنچه ملاک کلی و عالی است، علم آور بودن مرجحات است و در صورتی که بگوییم مراد از علم در آیات و روایات یا در خصوص این روایت، علم عادی است، یعنی آنچه موجب وثوق و اطمینان می‌شود - نه خصوص یقین که در اصطلاح دانشوران منطق و فلسفه به آن علم می‌گویند - در این صورت، هر روایتی که وثوق و اطمینان به صدورش حاصل شود، مقدم خواهد بود و مرجحاتی که در اخبار علاجیه ذکر شده از قبیل ذکر فروع و بعضی از مصادیق اموری که باعث حصول علم یا وثوق و اطمینان می‌گردد، خواهد بود.

۲- در روایت دیگری آمده است: «ان علی کل حق حقیقة وعلی کل صواب نوراً فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه» (همان: ۱۱۰ و ۱۱۹). این حدیث هم ملاک ترجیح روایت را، علامت حق و صواب داشتن ذکر می‌کند و می‌گوید حق نشانه‌ای دارد و صواب نورانیتی؛ سپس موافقت با کتاب را یکی از فروع حق و صواب بودن حدیث ذکر می‌کند؛ از این رو، برخی از دانشوران برجسته علم اصول موافقت با کتاب را یکی از فروع و زیرمجموعه‌های علائم شناخت روایت واقعی دانسته و در توضیح این حدیث گفته‌اند: روشن است که این حدیث، هر حقیقت و نوری را در بر می‌گیرد و به موافقت با کتاب منحصر نیست، موافقت با کتاب یکی از فروع است، نه این که مرجح به موافقت کتاب اختصاص داشته باشد (وحید بهبهانی، ۱۴۱۵: ۲۱۰). یکی از نتایج تفریعی دانستن مرجحات، تعدی از مرجحات منصوصه است، همان طور که دانشوران اصولی معتقد به تفریعی بودن، چنین نظری داده‌اند (همان: ۲۱۰-۲۱۲ و ۲۲۳).

در واقع اگر درست دقت شود، بنا بر این دیدگاه که روایات ذکر مرجحات، تفریعی است، مرجح منصوص «هر چیزی است که نشانه‌ای از حقیقت داشته باشد»؛ امثال این تعبیر و فروع همچون موافقت با کتاب، سنت و اجماع و...، در روایت آمده است، اما چون از شأن تبلیغ و تفسیر نیست، نمی‌توان آن را مرجح منصوص به معنای دقیق کلمه «ماورد فی النص بعنوان الدین والشریعة» دانست؛ بلکه آن‌ها برخی از مصادیق امور

دینی‌اند؛ و امر دینی، همان عناوین فوق خواهد بود.

خلاصه این که به مقتضای صدور اخبار علاجیه از امثال شأن تبلیغ که بیان‌کننده حکم دائمی است:

اولاً تعارض اخبار علاجیه، از جهات مختلف است که رفع تعارض به چاره‌جویی دقیق علمی نیاز دارد و به نظر نمی‌رسد راه چاره علمی معتبر و قابل قبولی برای آن یافت شود؛ از این رو، در بسیاری از راه‌حل‌های بیان شده، خدشه شده است (برای نمونه ر. ک: بحرانی، ۱۴۰۵: ۱ / ۱۰۰-۱۰۴).

ثانیاً اکتفا به مرجحات منصوصه است. البته این اکتفا علی القاعده است؛ بدین معنا که تعدی از مرجحات منصوصه، به شیوه و دلیل معتبری چون استفاده از تعمیم از نص بر علت نیاز دارد. از این رو، دانشوران اصولی تلاش کرده‌اند شیوه معتبر تعدی از مرجحات منصوصه را اثبات کنند (برای نمونه ر. ک: شیخ انصاری، ۱۴۱۹: ۴ / ۱۴۱).

ولی اگر اخبار علاجیه را صادر از شأن تفریع دانستیم، ملاک کلی علامت حقیقت داشتن است (علی کل حق حقیقة) یا حصول علم عرفی (ما علمت انه قولنا فالزموه) است؛ و مرجحاتی که در روایات مختلف ذکر شده، از قبیل فروع علامت حقیقت خواهد بود. در نتیجه، اولاً همه تعارض‌های میان روایات مختلف برطرف خواهد شد.

ثانیاً از مرجحاتی که در روایات صادر از شأن تفریع ذکر شده، تعدی خواهد شد و همه اموری که نشانه عرفی حقیقت است یا موجب وثوق (علم عرفی) به صدور یکی از دو خبر متعارض می‌شود، از زمره مرجحات معتبر خواهد بود، چراکه ملاک، نشان عرفی حقیقت داشتن و وثوق به صدور یکی از دو روایت متعارض است، و فروعی که در روایات ذکر شده، از باب مثال و نمونه خواهد بود و موضوعیتی نخواهد داشت.

#### ۴- شأن ارشادی

مراد از شأن ارشادی، این است که پیامبر (ص) و امام (ع) به عنوان افراد عاقل و خیرخواه، به امری که مصلحت دارد، راهنمایی می‌کنند یا از امری که مفسده دارد، برحذر می‌دارند؛ ولی این امر و نهیشان، امر و نهی از موضع بیان نظر دین و شریعت نیست که مخالفت با آن، مخالفت با دین و شریعت به حساب آید و عقوبت به همراه داشته باشد. این بحث در تفکر اصولی سابقه دارد. دانشوران علم اصول، اوامر و نواهی را به اوامر و نواهی «مولوی» و «ارشادی» تقسیم کرده‌اند. در تعریف امر ارشادی گفته‌اند امری است که به



داعی نصیحت و راهنمایی به مصالح مترتب بر فعل مأمور به صادر می‌شود، نه به جهت جعل داعی به انجام فعل. به تعبیر دیگر، امر ارشادی امری است که از شأن ارشادیت و ناصحیت آمر صادر می‌شود، نه شأن مولویت وی. نهی ارشادی هم آن سنخ نهی است که از شأن ناصحیت ناهی صادر شده است، نه شأن مولویت وی (اصفهانی، ۱۳۷۴: ۱/ ۴۱۷، آل‌الشیخ راضی، ۱۴۲۵: ۳/ ۲۲۳؛ و فیاض، ۱۴۱۹: ۵/ ۳۷).

برخی از روایاتی که به آن‌ها برای اثبات برخی از مسائل اصولی تمسک شده، جنبه ارشادی دارد. برای نمونه بسیاری از دانشوران اصولی مسلک، برخی از روایات صادر شده درباره احتیاط و توقف را ارشادی دانسته‌اند؛ مثلاً شیخ انصاری در این باره می‌گوید:

تردید نیست که امر در اخبار توقف، ارشادی است؛ نظیر دستورهایی که پزشک‌ها می‌دهند. هدف از این دستورها آن است که انسان از افتادن در ضررها در امان باشد. شاهد ارشادی بودن این دستورها آن است که در آنها حکمت دستور به توقف، بیان شده است و بر مخالفت این دستورها عقاب مترتب نمی‌شود.

تنها چیزی که ممکن است بر مخالفت دستور ارشادی مترتب شود، هلاکت احتمالی است که ممکن است در ارتکاب امر شبهه‌ناک وجود داشته باشد. بنابراین مطلوب این روایات، آن است که انسان خود را از در معرض قرار دادن هلاکت احتمالی بازدارد (شیخ انصاری، ۱۳۱۹: ۲/ ۶۹۷۰).

بسیاری از دانشوران اصولی پس از شیخ انصاری هم دست کم برخی از اوامر احتیاط را ارشادی دانسته‌اند (آخوند خراسانی، ۱۴۱۲: ۳۴۵؛ آل‌الشیخ راضی، ۱۴۲۵: ۶/ ۳۷۴؛ و بهسودی، ۱۴۱۷: ۲/ ۲۹۹). ولی دانشوران اخباری مسلک، تصور کرده‌اند که این روایات، مولوی است؛ و برای اثبات وجوب احتیاط در شبهه بدویه تحریمیه به آن‌ها تمسک کرده‌اند (حر عاملی، ۱۳۷۶: ۱/ ۵۱۹-۵۲۰).

اگر روایتی از شأن مولویت صادر شده باشد، می‌توان برای اثبات مسائل اصولی، بدان استناد کرد؛ ولی اگر روایتی از شأن ارشادی معصوم صادر شده باشد، نمی‌توان به عنوان حکم تعبدی به آن استناد کرد، بلکه باید به عنوان حکمی که عقل بدان حکم می‌کند یا در میان عقلا رایج بوده، به آن نگاه کرد. اگر عقل بدان حکم می‌کند یا عقلا هم اکنون چنین حکم و رفتاری دارند و آن حکم مشمول هیچ یک از ادله‌ای که امری را فاقد اعتبار می‌داند نشود، می‌توان به آن برای اثبات مسائل اصولی استناد کرد؛ ولی قلمرو آن مسأله اصولی به

همان اندازه ای است که میان عقلاً رایج است؛ مثلاً عقلاً در جایی که در اصل وظیفه، شک وجود دارد، قاعده را بر برائت از تکلیف می دانند، و اگر اصل تکلیف معلوم ولی مکلف به مشکوک است، قاعده را بر احتیاط می دانند. از این رو، روایاتی که هم به احتیاط دستور داده، به همین قلمرو عقلایی (شک در مکلف به) اختصاص داده می شود؛ همان طور که برخی از دانشوران فقه و اصول این مطلب را در موارد دیگری گفته اند (تقوی اشتهاردی، ۱۳۷۶: ۴ / ۴۳۵-۴۳۶؛ و ضیائی فر، ۱۳۹۰: ۲۸۰-۲۸۱).

### ۵- شأن عادی

مراد از شأن عادی شأنی است که افعال طبیعی معصوم از وی صادر می شود همچون خوردن، راه رفتن و... این گونه کارها از لوازم طبیعت انسانی معصوم است و در قرآن برخی از آن‌ها برای پیامبر (ص) ذکر شده است (فرقان / ۷).  
 احتمال دارد که برخی از روایاتی که درباره مسائل اصولی وارد شده، از شأن عادی معصوم باشد؛ اما نگارنده تا کنون مثالی برای آن نیافته است. شأن عادی به گونه ای دیگر در مباحث اصولی تأثیر دارد و آن این است که برخی از اصولی ها در تعریف سنت قیودی را ذکر کرده اند - که یکی از آنها این است که از افعال و اقوال عادی معصوم نباشد - و در آینده در این باره بحث می کنیم.

### ۶- شأن ولایی

مراد از شأن ولایی معصوم، آن جنبه ای است که باعث صدور رفتار یا گفتاری به لحاظ رهبری پیروان یا مدیریت جامعه می شود؛ و به این لحاظ، معصوم عملی را انجام می دهد یا دستوری را صادر می کند. گاهی ولایت در شکل رهبری پیروان در دورانی که هنوز شرایط تشکیل حکومت فراهم نبوده، تبلور یافته است؛ همچون دستور پیامبر (ص) برای مهاجرت پیروان به حبشه قبل از هجرت به مدینه یا دستور امامان اهل بیت علیهم السلام به مباح بودن خمس در برخی زمان‌ها برای شیعه بنابر نظر نگارنده (ر. ک: ضیائی فر، ۱۳۸۲: ۵۸۲). و گاهی ولایت در شکل مدیریت نظام سیاسی بروز پیدا کرده است؛ مانند احکام حکومتی که پیامبر گرامی اسلام (ص) در مدینه در دوران عهده داری حکومت صادر کرده اند یا احکام حکومتی ای که حضرت امیر (ع) در دوران خلافتشان داشتند.  
 برخی از دستوراتی که معصومان از شأن ولایت صادر کرده اند کارکردی عملی داشته

است؛ یعنی برای عمل بوده است. به تعبیر دیگر، اگر آن‌ها را دستوراتی صادر از شأنی مثل شأن ابلاغ می‌دانستیم، ماهیتی فقهی داشت؛ مثل دستور پیامبر (ص) به جنگ با کفار. ولی برخی از دستورات آن‌ها ماهیت اصولی و استنباطی دارد؛ یعنی اگر آن‌ها را صادر از شأنی مثل شأن ابلاغ می‌دانستیم، باید در استنباط احکام از آن‌ها استفاده می‌کردیم. مراد ما از احادیث صادر از شأن ولایت، قسم دوم است؛ یعنی روایاتی که اگر آن‌ها را صادر از شأنی مثل شأن ابلاغ بدانیم، باید به عنوان ضابطه‌ای در استنباط احکام، از آن‌ها استفاده کنیم.

در برخی روایات آمده است:

«قال ابو عبدالله (ع) یا ابا عمرو! ارایت لو حدثتک بحديث او افتیتک بفتیاء ثم جئتی بعد ذلک فسألتنی عنه فاحدثک بخلاف ما کنت اخبرتک او افتیتک بخلاف ذلک یا بهما کنت تأخذ؟ قلت: باحدثهما و ادع الاخر. فقال: قد اصبت یا ابا عمرو ای الله الا ان یبعد سرأ اما والله لئن فعلتم ذلک انه لخیر لی ولکم، ای الله عزوجل لنا فی دینه الاتقیة (کلینی، ۱۳۶۳: ۱ / ۶۷)؛ روایات دیگری هم بدین مضمون آمده است (حر عاملی، ۱۴۱۶: ۲۷ / ۱۰۹، حدیث ۷، ۸، ۹). در این روایت، قرائن روشنی هست که نشان می‌دهد این دستور، دستوری صادر از شأن ولایت است، نه دستوری شرعی که در هنگام تعارض دو دسته روایت، باید روایت جدیدتر را مقدم داشت و به آن عمل کرد و روایت مقدم‌تر اعتباری ندارد؛ همان‌طور که روایت معارض با قرآن اعتباری ندارد؛ از این رو، علی القاعده نمی‌توان در علم اصول به روایاتی عمل کرد که در بردارنده دستورات ولایی است، همان‌طور که برخی از دانشوران یادآور شده‌اند؛ مثلاً ملا محسن فیض کاشانی در توضیح این گونه احادیث، آن را حدیثی دانسته که امام طبق مصلحت حکم می‌کند؛ و حکم مصلحتی، حکمی ولایی است (فیض، ۱۳۶۵: ۱ / ۲۸۴)؛ و ۱۳۹۰: ۱ / ۳۰۴). روشن است که اصل دستور به تقیه، امری شرعی است ولی دستور به این که در این موضع تقیه کنید و در موضع دیگر تقیه نکنید، دستوری ولایی است. پس به نظری هم این روایات از شأن ولایت صادر شده است و برخی هم صراحتاً گفته‌اند: «مفاد این روایات، قاعده اصولی عامی نسبت به تمام مکلفان در تمام زمان‌ها نیست» (مظفر، ۱۳۸۶: ۳ / ۲۴۹)؛ وی در ادامه، آن را دستوری تقیه‌ای می‌شمرد (همان: ۲۴۹)، تقیه‌ای و ولایی بودن این دستور و عدم دائمی بودن آن، با تعبیرهای مختلفی در عبارات دیگر دانشوران هم آمده است (امام خمینی، ۱۳۸۵: ۲ / ۸۴؛ حکیم، ۱۴۱۴: ۶ / ۱۹۷؛ و ۱۴۱۸: ۷ / ۴۱۵).

اگر مشخص شود روایت معتبری از شأن ولایت معصوم (ع) صادر شده، علی القاعده نمی توان برای اثبات مسائل اصولی، به آن استناد کرد؛ مگر این که به روش های معتبر، ملاک کلی فرازمانی و فرامکانی از آن روایت استنباط شود و به اعتبار آن ملاک کلی، مسائل اصولی به واسطه آن اثبات شود.

ناگفته نماند که پیامبر (ص) شؤن دیگری نظیر تشریح، تزکیه و تأدیب و قضاوت هم داشته است، همان طور که امام (ع) هم شأن قضاوت، تزکیه و تأدیب و... داشته است. نگارنده آن ها را در جای دیگری توضیح داده است (ضیائی فر، ۱۳۹۲: ۳۹۹ به بعد)، اما چون نه تا کنون نمونه اصولی ای برای آن یافته و نه ثمره اصولی ای برای آن سراغ دارد، از ذکر سایر شؤن خودداری می کند.

تا این جا نمونه هایی از روایات صادر شده از شؤن مختلف معصوم ذکر کردیم و نیز گفتیم که روایات صادر از کدام شأن، معتبر و قابل استفاده در علم اصول و روایات صادر از کدام شأن، غیر قابل استناد در علم اصول است. نتایج دیگری همچون رفع تعارض میان دو دسته روایات اصولی را نیز بیان کردیم. افزون بر این نتایج، آثار مشترکی بر بحث شؤن معصوم بار می شود که به یک شأن اختصاص ندارد که در این جا آن ها را می آوریم:

#### ۱- ضابطه اصولی اثبات کننده صدور از شأن قابل استناد در اصول

اگر همه شؤن معصوم از یک سنخ باشد، مثلاً از سنخ ابلاغ، تفسیر و تشریح، استناد به آنچه از معصوم از این سه شأن صادر شده، هم برای اثبات مسائل فقهی و هم برای اثبات مسائل اصولی، صحیح و معتبر است. در این صورت، بحث درباره ضابطه اصولی برای تشخیص آنچه از معصوم صادر شده، لازم نیست؛ چون مثلاً آنچه صادر شده، چه از شأن تبلیغ باشد، چه از شأن تفسیر، در هر دو صورت، می توان برای اثبات مسأله اصولی و فقهی، به آن روایت استناد کرد؛ ولی اگر آنچه از معصوم صادر شده، میان دو سنخ مردد باشد، مثلاً نمی دانیم آنچه از معصوم صادر شده، از شأن تبلیغ است - که استناد به آن معتبر است - یا از شأن عادی - که نمی توان به آن استناد کرد - در این صورت، این پرسش اصولی مطرح می شود که با چه ضابطه یا ضوابطی، تشخیص دهیم که آن روایت از کدام شأن معصوم صادر شده است؟ در این باره دو دیدگاه اصلی به چشم می خورد:

الف) قاعده اولی صدور از شأن قابل استناد در اصول و فقه

بسیاری از دانشوران علم اصول، قاعده اولی را صدور روایت از شأن قابل استناد در

فقه و اصول دانسته‌اند؛ از این رو، بدون هیچ تردید و توقفی، به روایات معتبر برای اثبات مسائل اصولی استناد کرده‌اند؛ همان‌طور که به روایات معتبر برای اثبات مسائل فقهی تمسک کرده‌اند؛ بدون این که بحث کنند که روایت مورد نظر از کدام شأن معصوم صادر شده است. تنها در مواردی که با مشکلی مواجه شده‌اند، گفته‌اند قضیه فی واقعه و یا قضیه شخصیه و... امثال این تعابیر که نشان می‌دهد صدور روایت، از شأنی نیست که قابل استناد در فقه و اصول باشد. ناگفته نماند که دانشوران اخباری مسلک، ضوابط اثبات و استنباط از متن دینی را اساساً دینی دانسته‌اند (ر. ک: استرآبادی، ۱۴۲۶: ۹۲ و ۵۷۱-۵۷۲؛ و بحرانی، ۱۴۰۵: ۹ / ۳۵۵-۳۵۶ و ۳۶۲).

#### ب) عدم وجود قاعده اولی

برخی هم معتقدند قاعده اولی در زمینه مسائل اصولی وجود ندارد. این دیدگاه را در چند محور توضیح می‌دهیم:

۱- دین و شریعت، بنیان‌گذار برخی از امور است. در این موارد، علی القاعده دین باید همه خصوصیات امری که خود بنیان گذاشته، از اجزا، شرایط و موانع بیان کند. اما برخی امور، امری عقلایی است که دین بنیان‌گذار آن‌ها نیست. در این امور، دین و شریعت، مواردی را بیان می‌کند که نظرش با نظر عقلا مخالف است.

۲- راه اثبات متن دینی مثلاً روایات و نیز تفسیر متون دینی (آیات و روایات)، از امور تأسیسی نیست بلکه از امور امضایی است؛ مثلاً همان‌گونه که بسیاری از دانشوران علم اصول گفته‌اند مهم‌ترین دلیل حجیت خبر واحد، سیره عقلا است (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۲۸۹؛ اصفهانی، ۱۴۰۹: ۶۸؛ طباطبایی، ۱۳۷۱: ۳۲؛ سبزواری، ۱۴۱۹: ۴۹۲؛ و امام خمینی، ۱۳۷۳: ۱ / ۳۱۳).

دین و شریعت در زمینه تفسیر متن هم شیوه جدیدی اختراع نکرده است، بلکه از همان شیوه‌های عقلایی بهره برده است (آخوند خراسانی، ۱۴۱۲: ۲۸۱). از این رو، دانشوران علم اصول، عمده دلیل بر اصول لفظی را سیره عقلایی دانسته‌اند. (طباطبایی، ۱۳۷۱: ۳۱؛ و بروجردی، ۱۳۶۴: ۱-۲ / ۸۹)؛ بلکه برخی از آنان علم اصول را علمی دانسته‌اند که از قواعد مقرر نزد عقلا برای استنباط احکام بحث می‌کند (طباطبایی، بی تا: ۱ / ۱۴)؛ و برخی هم گفته‌اند ظنی نداریم که شارع، اعتبار آن را تأسیس کرده باشد بلکه همه ظنون و امارات، عقلایی‌اند که شارع آن‌ها را امضا کرده است (بجنوردی، ۱۳۷۹: ۲ / ۴۰؛ نجفی، ۱۳۸۴: ضیائی فر، ۱۳۸۷: ۸۹-۹۱).

۳- اگر دین و شریعت از شیوه‌ای عقلایی ردع کرد یا در تضییق و توسعه آن چیزی بیان کرد، این قرینه آن است که از شأن قابل استناد در اصول صادر شده است؛ ولی اگر دین و شریعت در این زمینه ردع، تضییق و توسعه شیوه‌ای عقلایی، چیزی بیان نکرد، بلکه روایت مطلبی را بیان می‌کند که در نگاه ابتدایی، اختراعی به نظر می‌رسد، در این صورت باید به قرائن و شواهد موردی اعتماد کرد؛ مثلاً بررسی شود که آیا ناظر به جامعه‌ای خاص است که معصوم در آن زندگی کرده؛ همان‌طور که برخی دانشوران فقه و اصول درباره برخی روایات، چنین گفته‌اند (نجفی، ۱۳۶۵: ۳۱ / ۱۳۹). در این صورت آن روایات در اصول قابل استناد نخواهد بود.

یا به امری عقلی یا عقلایی ارشاد می‌کند که در این صورت باید خود آن امر عقلی یا عقلایی را بررسی کنیم و میزان استحکام آن را بسنجیم و اگر از اتقان لازم برخوردار بود، در اصول قابل استناد خواهد بود؛ یا با قرائن و دلایل کافی ثابت کنیم که از شأن تبلیغ یا تفسیر صادر شده؛ در این صورت نیز در اصول، قابل استناد خواهد بود.

بنابراین به صورت مطلق نمی‌توان گفت قاعده اولی در زمینه روایاتی که مسائل اصولی را بیان می‌کنند، صدور از شأنی نظیر شأن تبلیغ و تفسیر است و در علم اصول مطلقاً می‌توان به آن‌ها استناد کرد؛ بلکه باید به قرائن و دلایل کافی برای اثبات صدور شأن قابل استناد در اصول، اعتماد کرد.

## ۲- تعریف سنت

بسیاری از دانشوران علم اصول، سنت را چنین تعریف کرده‌اند:

«هی قول النبی (ص) او الامام (ع) او فعلهما او تقریرهما، (تونی، ۱۴۱۵: ۱۵۷؛ و حکیم، ۱۴۱۸: ۱۱۶). اما اگر برای پیامبر (ص) و امام (ع)، غیر از ابلاغ و تفسیر شؤونی همچون شأن عادی و ارشادی قائل شویم، باید تعریف دیگری از سنت داشته باشیم تا قلمرو سنت محدودتر شود؛ چراکه دست کم برخی از گفتارها و رفتارهای پیامبر (ص) و امام (ع) حاکی از حکم شرعی نیست و در نتیجه، در قلمرو سنت نخواهد بود؛ همان‌گونه که برخی از دانشوران علم اصول در تعریف سنت گفته‌اند:

«هو قول المعصوم او فعله او تقریره الغیر العادیات» (قمی، ۱۳۸۸: ۲ / ۳۳۸؛ مامقانی؛ ۱۴۱۰: ۱ / ۶۸؛ شیخ بهایی، ۱۳۸۱: ۸۷؛ رازی، ۱۴۰۴: ۲۶۶؛ و صدر، بی تا: ۸۵).

برخی هم گفته‌اند آنچه از پیامبر (ص) صادر می‌شود، بر سه قسم است:



۱- آنچه از طبع بشری آن حضرت صادر می‌شود، نظیر خوردن، آشامیدن، خوابیدن و امثال آن؛

۲- آنچه از تجارب وی صادر می‌گردد، نظیر تدبیر جنگی، زراعت، تجارت و امثال آن؛

۳- آنچه از وی به عنوان رسول و مبلغ از جانب خداوند صادر می‌گردد، نظیر عبادات، تنظیم معاملات، و... بر این اساس، فقط قسم سوم، «تشریح عام» است و به این قسم احادیث، می‌توان تمسک کرد (آسنوی، بی تا: ۳ / ۶۳۸).

یکی از دانشوران فقه و اصول هم گفته است: «تأسی به پیامبر (ص) تنها در افعالی از وی که از شأن مولویت و تشریح صادر شده باشد، واجب است» (توحیدی، ۱۴۱۷: ۳ / ۳۶).

برخی این تفکیک و تقسیم‌بندی را غریب دانسته، گفته‌اند نباید چنین تقيیدی را برای سنت ذکر کرد؛ چون هر واقعه‌ای، در شریعت حکمی دارد و فرقی نمی‌کند که فعل، مقتضای طبیعت انسان باشد نظیر خوردن و آشامیدن یا فعل برخاسته از تجربه باشد یا غیر آن. اگر فعل، ارادی باشد، در شریعت حکمی دارد؛ چراکه مقتضای عصمت پیامبر (ص) آن است که وی مخالف دستور خدا انجام نمی‌دهد پس همه اقسام افعالی که از وی صادر می‌شود، بر اباحه به معنای اعم دلالت می‌کند (حکیم، ۱۴۱۸: ۲۲۲).

وی در نهایت گفته است که تنها احکام اختصاصی پیامبر (ص) نظیر جواز ازدواج بیش از چهار همسر... و افعال غیرارادی وی، کاشف از تشریح حکم همه مکلفان نیست و طبعاً جزو سنت نیست (همان: ۲۲۳).

به نظر می‌رسد که باید میان احکام تکلیفی و وضعی، فرق گذاشت: آنچه معصوم انجام می‌دهد، به دلیل عصمتش، بر حکم تکلیفی (جواز به معنای عام) دلالت می‌کند؛ ولی لزوماً نمی‌توان از آن، حکم وضعی استفاده کرد؛ مثلاً اگر معصوم عقد بیع را به صیغه عربی انشاء کرده باشد، نمی‌توان گفت به دلیل عصمت وی یا لزوم تبعیت از وی، شرط صحت بیع، اجرای صیغه آن به زبان عربی است، آن گونه که برخی چنین تصور کرده‌اند (مراغی، ۱۴۱۷: ۲ / ۱۴۵)، بلکه صحیح آن است که بگوییم چون این فعل، از افعال عادی و عرفی معصوم است و دلیلی بر پیروی از آنان در افعال عادی نیست (عاملی، ۱۴۱۹: ۱۲ / ۵۲۷ و طباطبایی یزدی، بی تا: ۱ / ۸۷)، پس نمی‌توان از اجرای صیغه بیع به زبان عربی، اشتراط عربی بودن را استفاده کرد. بنابراین بر قید «و لاعادياً»، باید قیود دیگری نظیر «لاولائياً» و «لاتفریعاً» را هم به تعریف سنت اضافه کرد؛ همان گونه که برخی نیز به این نکته اشاره کرده‌اند (صادقی رشاد، ۱۳۸۹: ۳۴۵-۳۴۷).



## نتیجه گیری

سنت همان گونه که منبع احکام فقهی است، منبع مسائل اصولی نیز هست. از این رو، استناد به روایات معتبر برای اثبات مسائل اصولی صحیح است؛ اما در استناد به روایات معتبر، باید نکاتی را در نظر گرفت:

۱- با توجه به این که معصوم شؤون مختلفی دارد، در استناد به روایات برای اثبات مسائل اصولی، باید توجه کرد که روایت از کدام شأن معصوم صادر شده است.

اگر مشخص شود که روایت از شأن ابلاغ و تفسیر معصوم است، استناد به آن برای اثبات مسائل اصولی، معتبر است؛ و اگر مشخص شود که از شأن عادی معصوم است، استناد به آن برای اثبات مسائل اصولی، صحیح نیست؛ چون حجیت از احکام وضعی است و همان گونه که گذشت، نمی توان با آنچه از شأن عادی معصوم است، حکم وضعی ثابت کرد. اگر مشخص شود که روایت از شأن ولایی معصوم است، علی القاعده نمی توان به آن روایت برای اثبات مسائل اصولی استناد کرد؛ مگر آن که به روش های اصولی معتبر، ملاک کلی ای از حکم ولایی به دست آید که در این صورت می توان به آن ملاک کلی برای اثبات مسائل اصولی استناد کرد. اگر روایت از شأن تفریعی معصوم باشد، تنها می توان به عنوان عام کلی - که فوق روایاتی بیان کننده فروع است - برای اثبات مسائل اصولی، به آن تمسک کرد؛ و به روایات بیان کننده فروع و زیر مجموعه ها نمی توان تمسک کرد. اما به روایاتی که از شأن ارشاد معصوم صادر شده، نمی توان به عنوان حکم تعبدی استناد کرد؛ بلکه باید به آن به عنوان حکمی که در بیان عقلا رایج بوده، نگاه کرد؛ اگر عقلا هم اکنون چنین حکمی دارند و مشمول هیچ یک از ادله ای نشود که امری را فاقد اعتبار می دانند، می توان به آن برای اثبات مسائل اصولی استناد کرد.

۲- اگر مشخص نشد که روایت از کدام شأن معصوم صادر شده، گروهی از دانشوران قاعده اولی را صدور از امثال شأن تبلیغ و تفسیر دانسته اند. از این رو، طبق قاعده اولی، استناد به روایت برای اثبات مسائل اصولی استنادی، صحیح و معتبر خواهد بود؛ ولی بنا بر دیدگاه نگارنده - که میان امور تأسیسی و امضایی فرق گذاشته و ضوابط اثبات و فهم دین را از امور امضایی می داند - قاعده اولی در این زمینه وجود ندارد، بلکه باید به قرائن و شواهد موردی مراجعه کرد و اگر قرائن و شواهدی وجود نداشت، استناد به روایت مجهول الشأن برای اثبات مسائل اصولی، به دلیل قانع کننده ای نیاز دارد که به نظر موجود نیست.



۳- برخی از روایات درباره برخی از مسائل اصولی - همچون مرجحات معتبر هنگام تعارض دو روایت - در صورتی که آن‌ها را صادر از شأن تبلیغ یا تفسیر بدانیم متعارضند؛ ولی اگر آن‌ها را مثلاً صادر از شأن تفریع بدانیم، تعارضی نخواهند داشت. حل تعارض برخی روایات اصولی، یکی از فواید دیگر بهره‌گیری از شؤون معصوم در علم اصول است.

۴- با توجه به این که معصوم شؤون عادی، ولایی و تفریعی هم دارد، استناد به روایاتی که از این شؤون معصوم صادر شده، برای اثبات حکم وضعی، صحیح نیست. از این رو، نمی‌توان گفتار و رفتار عادی، ولایی و تفریعی معصوم را از حیث حکم وضعی، در قلمرو سنت به حساب آورد و سنت را به مطلق چیزی که از معصوم صادر می‌شود، تعریف کرد.

### یادداشت:

۱. این مقاله از پروژه «مبانی کلامی علم اصول» که در پژوهشکده فقه و حقوق در حال انجام است، استخراج شده است.

### منابع و مأخذ:

- قرآن کریم.
۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم (۱۴۱۲ق)، کفایة الاصول، مؤسسة آل البيت (ع)، بیروت، چاپ دوم.
  ۲. استرآبادی، محمد امین (۱۴۲۶ق)، الفوائد المدنیة، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، چاپ دوم.
  ۳. اصفهانی، محمد حسین (۱۴۰۹ق)، بحوث فی الاصول، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، چاپ دوم.
  ۴. آل‌الشیخ راضی، محمد طاهر (۱۴۲۵ق)، بدایة الوصول، اسرة آل‌الشیخ راضی، قم، چاپ اول.
  ۵. امام خمینی، سید روح‌الله (۱۳۷۳)، انوار الهدایة، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، چاپ اول.

۶. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵ق)، الرسائل، اسماعیلیان، قم، چاپ اول.
۷. بحرانی، یوسف (۱۴۲۳ق) الدر النجفیة من الملتقطات الیوسفیة، شركة دارالمصطفی لاحیاء التراث، بیروت، چاپ اول.
۸. \_\_\_\_\_ (۱۴۰۵ق)، الحدائق الناضرة، دارالاضواء، بیروت، چاپ دوم.
۹. بروجردی، سید حسین (۱۳۹۹ق)، جامع احادیث الشیعه، مکتبة العلمیة، قم، چاپ اول.
۱۰. بروجردی، محمدعلی (۱۳۶۴)، نهاییة الافکار (تقریرات درس خارج اصول آیت الله عراقی)، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ اول.
۱۱. بهسودی، سید محمد سرور (۱۴۱۷ق)، مصباح الاصول (تقریرات درس خارج اصول آیت الله خویی)، مکتب الداوری، قم، چاپ پنجم.
۱۲. تقوی اشتهاردی، حسین (۱۳۷۶)، تنقیح الاصول (تقریرات درس خارج اصول امام خمینی) مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، چاپ اول.
۱۳. توحیدی، محمدعلی (۱۴۱۷ق)، مصباح الفقاهة (تقریرات درس آیت الله خویی)، انصاریان، قم، چاپ چهارم.
۱۴. تونی، عبدالله (۱۴۱۵ق)، الوافیة فی اصول الفقه، مجمع الفکر الاسلامی، قم، چاپ دوم.
۱۵. حکیم، سید محمد تقی (۱۴۱۸ق)، الاصول العامة للفقه المقارن، المجمع العالمی لاهل البيت (ع)، قم، چاپ دوم.
۱۶. حکیم، سید عبدالصاحب (۱۴۱۸ق)، منتقى الاصول (تقریرات درس خارج اصول آیت الله روحانی)، الهادی، قم، چاپ اول.
۱۷. حکیم، سید محمد سعید (۱۴۱۴ق)، المحکم فی اصول الفقه، مؤسسه المنار، قم، چاپ اول.
۱۸. رازی، محمد حسین (۱۴۰۴ق)، الفصول الغرویة، دار احیاء العلوم الاسلامیة، قم.
۱۹. سبزواری، حسن (۱۴۱۹)، وسیلة الوصول (تقریرات درس خارج آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی)، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ اول.
۲۰. شیخ انصاری، مرتضی (۱۳۱۹ق)، فرائد الاصول، مجمع الفکر الاسلامی، قم، چاپ اول.
۲۱. شیخ بهایی، محمد (۱۳۸۱)، زیدة الاصول، مدرسه ولی عصر (ع)، قم، چاپ اول.



۲۲. شیخ حر عاملی، محمد (۱۳۷۶)، الفصول المهمة فی اصول الائمة، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا (ع)، قم، چاپ اول.
۲۳. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۶ق)، وسائل الشیعة، مؤسسة آل البيت (علیهم السلام)، قم، چاپ سوم.
۲۴. شیخ طوسی، محمد (۱۳۸۲)، تلخیص الشافی، انتشارات محبین، قم، چاپ اول.
۲۵. شیخ کلینی، محمد (۱۳۶۳)، الکافی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، چاپ پنجم.
۲۶. صدر، سیدحسن (بی تا)، نهاییه الدراية، نشر المشعر، قم، بی چاپ.
۲۷. ضیائی فر، سعید (۱۳۸۲)، جایگاه مبانی کلامی در اجتهاد، بوستان کتاب، قم، چاپ اول.
۲۸. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲)، فلسفه علم فقه، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، قم / تهران، چاپ اول.
۲۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷)، قلمرو دین و ضوابط علوم دینی، پژوهش های فلسفی کلامی، شماره ۳۷.
۳۰. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰)، مکتب فقهی امام خمینی، نشر عروج، تهران، چاپ اول.
۳۱. صادقی رشاد، علی اکبر (۱۳۸۹)، منطق فهم دین، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، چاپ اول.
۳۲. طباطبایی، سید محمد حسین (بی تا)، حاشیه الكفایة، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، تهران.
۳۳. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم (بی تا)، حاشیه المکاسب، اسماعیلیان، قم، چاپ اول.
۳۴. طبرسی، احمد (۱۳۸۶ق)، الاحتجاج، دار النعمان، نجف، چاپ اول.
۳۵. عاملی، سید محمد جواد (۱۴۱۹ق)، مفتاح الکرامه، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ اول.
۳۶. فیاض، محمد اسحاق (۱۴۱۹ق)، محاضرات فی اصول الفقه (تقریرات درس خارج اصول آیت الله خویی)، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ اول.
۳۷. فیض کاشانی، محسن (۱۳۹۰ق)، الاصول الاصلیة، دانشگاه تهران، تهران، چاپ اول.
۳۸. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۵)، الوافی، مکتبه الامام امیرالمومنین علی (ع) العامة، اصفهان،

- چاپ اول .
- ۳۹ . قطیفی، سید منیر (۱۴۱۴ق)، الرافد فی علم الاصول (تقریرات درس آیت الله سیستانی)، مکتب آیت الله سیستانی، قم، چاپ اول .
- ۴۰ . قمی، ابوالقاسم (۱۳۸۸)، القوانین المحكمة فی الاصول المتقنة، مؤسسة السيدة المعصومة، قم، چاپ اول .
- ۴۱ . مازندرانی، ملا صالح (۱۴۲۱ق)، شرح الاصول من الکافی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول .
- ۴۲ . مامقانی، عبدالله (۱۴۱۰ق)، مقباس الهدایة، مؤسسة آل البيت (ع)، قم، چاپ اول .
- ۴۳ . مراغی، سید میر عبدالفتاح (۱۴۱۷ق)، العناوین، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، چاپ اول .
- ۴۴ . مظفر، محمدرضا (۱۳۸۶ق)، اصول الفقه، دارالنعمان، نجف .
- ۴۵ . موسوی بجنوردی، سید حسن (۱۳۷۹)، منتهی الاصول، مؤسسة العروج، تهران، چاپ اول .
- ۴۶ . نجفی، محمدحسن (۱۳۶۵)، جواهر الکلام، دارالکتب الاسلامیة، تهران .
- ۴۷ . نجفی، محمدعلی، (۱۳۸۳)، رساله فی الولايات، چاپ شده در: رسائل ولایة الفقیه، بوستان کتاب، قم، چاپ اول .
- ۴۸ . هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۲۶ق)، بحوث فی علم الاصول (تقریرات درس خارج اصول آیت الله صدر)، مؤسسة دائرة المعارف الفقه الاسلامی طبقاً لمذهب اهل البيت (ع)، قم، چاپ سوم .